روزنامه شرق

هنر . علم

چالش‌های کشور رنگین‌کمان جهان پس از انتخابات — صفحه ۸

پلی برای ارتباط دنیای درون و بیرون — صفحه ۹

اصرار برای ساخت خیابان در ۵۰ متری «نقش جهان» — صفحه ۱۰

عکس: امیر جدیدی، شرق

مصطفی دشتی در گفت‌وگو با «شرق»:

خلع سلاح هستم

پرویز براتی

«راستگویی مثل لبه تیغ است.» این اولین جمله مصطفی دشتی بود، بعد از فشردن دکمه REC ضبط صوت. قبل از شروع گفت‌وگو، کف کارگاه نقاشی‌اش حوالی میدان شیخ بهایی ایستاده بود و با حرارت تمام از رابطه هنر و اجتماع و «خلقیات ما ایرانیان» می‌گفت. به دو بهانه سراغ او رفته بودم؛ یکی برپایی نمایشگاه انفرادی‌اش در «تاراگالری» لس‌آنجلس و دیگری انتشار چاپ دوم کتاب «خرچنگ‌های بلوری» توسط نشر «حرفه هنرمند». صحبت‌های قبل از گفت‌وگو به آنجا رسید که پرسید: «اینها ضبط می‌شود؟» و من در حالی که دکمه رکورد را فشار می‌دادم، گفتم امیدوارم با فشاردادن این دکمه، مسیر گفت‌وگو تغییر نکند. شاید همین جمله، او را صریح‌تر کرد و قدری تلخ‌تر.

در پنج‌سال گذشته نمایشگاه انفرادی برپا کرده‌اید که سه‌تایشان در تهران بود و این چهارمی در «تارا گالری» لس‌آنجلس. کتاب «خرچنگ‌های بلوری» هم که اول بار سال ۱۳۸۵ توسط نشر روزبهان منتشر شد، این روزها توسط نشر حرفه هنرمند تجدید چاپ شده. از خرچنگ‌های بلوری شروع کنیم که تک‌گویی زندگی‌تان است. این کتاب گویای جایگاه مهم علی دشتی (برادر درگذشته‌تان) و سال‌های زندگی در یزد و بلوچستان است. با این حال به نظر می‌رسد مصطفی دشتی این روزها با مصطفی دشتی این کتاب خیلی تفاوت کرده است...

شما یک‌سال دیگر هم من را ببینید، آدم دیگری خواهم بود. شاید مهم‌ترین اتفاقی که افتاده این باشد که ۵۴سالگی را گذرانده‌ام. همیشه گفته‌اند که ۴۰سالگی سن خرد انسان است. شاید. حالا کی می‌داند خرد کجاست؟ حالا ۵۴سالم شده‌ام. سعدی شعری دارد که اصل حرفش و کنه قضیه این است که زندگی یک‌بار تجربه شود و دیگر بار به‌کار گرفته شود. معنای آن این نیست که بمیرید و دوباره زنده شوید، هرگاه که ریشه این سخن حکیم را دانستی تو دوباره زنده شده‌ای. احساس می‌کنم چشمم بازتر شده. امکان دارد یک سال دیگر چشمم کم‌سوتر شود. این همه دیدن خسته‌ام کند. الان من انرژی طبیعی بیشتری دارم.

چه شد بعد از هشت سال «خرچنگ‌های بلوری» را تجدید چاپ کردید؟

شهریار توکلی با من تماس گرفت و گفت این کتاب اصلا خوانده نشده. من خود تصمیم برای تجدید چاپ نداشتم؛ با این حال به او گفتم اگر می‌خواهی درصد حق‌التالیف من را بده و تجدید چاپ کن. ولی با گرافیک بهتر و یک مقدمه هم لازم دارد. هم من و هم شهریار توکلی از آقای آغداشلو خواستیم مقدمه‌ای بنویسد. ایشان گفت من نوشته‌ام ولی چون آن نوشته «حُسن‌جویی» از مصطفی است، ربطی به علی ندارد. بعدا آن را می‌دهم در جایی چاپ کنی. احساس کردم می‌خواهد مرا از سر خود باز کند. شهریار توکلی خودش مقدمه را نوشت. شاید اگر در مورد کارم بود آغداشلو می‌نوشت چون از معدود صاحبنظرانی است که می‌تواند در مورد نقاشی، فیلم یا ادبیات بنویسد. بالاخره ایشان کارشناس هنرهای اسلامی و کارشناس خط هستند. نان هم قرض نمی‌دهم. سال‌ها هم دستیار ایشان بوده‌ام.

پنج‌سال از آخرین گفت‌وگویمان می‌گذرد. به نظر می‌رسد فضای اجتماعی و سیاسی این سال‌ها به‌شدت روی شما تاثیر گذاشته. پرهیجان‌تر از قبل به‌نظر می‌رسید...

از آنجا که سن‌وسالی از من گذشته، تحت‌تاثیر چیزهای مختلف قرار نمی‌گیرم. نه جلو دوربین‌رفتن و نه ضبط‌صوت چیز عجیب‌وغریبی برای من نیست که حس‌وحالم را تغییر دهد. جلو دوربین خیلی هم راحتم. خیلی‌ها دوست دارند من را جلو دوربین ببرند اما من خودم نمی‌خواهم.

چرا نمی‌خواهید دیده شوید؟

چون دوست دارم صورتم همین جوری که هست بماند. در خیابان زندگی خصوصی خودم را داشته باشم نمی‌خواهم جلو دوربین سینماگری بروم که فردا نتوانم زندگی عادی خودم را بکنم. کسی که باید من را بشناسد می‌داند من کی هستم به موقعش خودم را معرفی هم می‌کنم اما جلو راننده و بقال همان زندگی عادی خود را دارم و «مصطفی دشتی‌نقاش» نیستم. یکی من را «حاجی» صدا می‌کند یکی مهندس؛ البته می‌فهمند که هیچ‌کدام اینها نیستم، ولی سر از کارم درنمی‌آورند! میوه‌فروشی سر یوسف‌آباد به من گفت آقای دشتی می‌توانم از شما خواهشی کنم؟ ۲۰ سال است من مشتری‌اش هستم. گفت من کاسب فضولی نیستم ولی شما چه کاره‌ای؟! گفتم من نقاشم. گفت ساختمان؟ خودش به خودش جواب داد نه‌نه. بعد گفت ماشین؟ باز خودش جواب داد نه‌نه! گفتم نقاش منظره و صورت و اینها. گفت من که نمی‌فهمم، هنری است؟ هرچی هست تو آدم جالبی هستی. در این حد بدم نمی‌آید از من تعریف شود. کی هست که منیت نداشته باشد؟ کی دوست ندارد بشناسندش؟ همه ما یک عالیجناب درونمان داریم که دوست دارد دیده شود و به او احترام بگذارند. ولی به طور کلی من خیلی اهل مصاحبه و گفت‌وگو و اینکه خودم را عرضه کنم نیستم. نقاشی‌ام باید بتواند مخاطب خودش را پیدا کند که احتمالا طی این سال‌ها توانسته. یک وقتی بود که من نمایشگاه می‌گذاشتم یکی از کارهایم هم فروش نمی‌رفت وقتی می‌آمدم خانه نه اشکم درآمده بود نه غصه‌دار بودم. یک وقتی هم همه کارهایم فروش می‌رفت و می‌گفتم خب این بوده قسمت من. اولین باری که نقاشی در قطع بزرگ را شروع کردم فقط یک رنگ سیاه روی بوم سفید گذاشتم. استادان من می‌گفتند چه کار می‌کنی تو؟ چطوری خرج زن و بچه‌ات را می‌خواهی دربیاوری؟ ۱۰سال پافشاری کردم تا بالاخره یک روز دیدم یکی از آن نقاشی‌های سیاه و سفید هم دور و برم نیست. نه اینکه معجزه‌گرم، فقط نقاشی کردم و روی ذهنیت خودم در مورد نقاشی اصرار داشتم، آن هم در شهری که شما بهتر از من می‌دانی چقدر حرف و حدیث هست. نزدیک‌ترین دوست نقاشم که با من اسنوکر بازی می‌کرد بعد از یک مدت می‌گفت تو آمدی با من اسنوکر بازی کنی تا از من ایده بدزدی!

شما طی سه‌سال گذشته نمایشگاه‌های زیادی گذاشته‌اید. چرا دعوت گالری‌های مختلف را برای برپایی نمایشگاه قبول می‌کنید؟

سیاست کاری من اینطور است که هرکس دعوتم کند من حق انتخاب دارم که بگویم آره یا نه. دعوت به میهمانی یا دید و بازدید را خیلی سخت جواب مثبت می‌دهم ولی در رابطه با حرفه کاری‌ام هر گالری‌ای چه ایران چه خارج از ایران دعوتم کند جواب مثبت می‌دهم؛ بدون اینکه سطحش را ارزیابی کنم؛ فرقی هم نمی‌کند در لواسان باشد یا رویال گالری لندن یا فلان گالری در مونیخ. می‌گویم: با کمال میل در اولین فرصت. نمایشگاه اخیرم در گالری «تارا»ی لس‌آنجلس هم اینطور شکل گرفت که خانم «هما تاراجی» کارهایم را دیده و علاقه‌مند بود. ایشان در لس‌آنجلس گالری‌ای تاسیس کرده که بعدا دیدم بسیار گالری درجه‌یکی است. من هم گفتم با کمال میل! البته این را اضافه کنم که من در نمایشگاه گروهی شرکت نمی‌کنم اما با نمایشگاه انفرادی موافقم. نمایشگاه لس‌آنجلس هم که از ۱۲آوریل برپا شده، بازتاب خوبی در حیطه کاری من داشته. آن طرف خیلی هم در موردش خبر تولید شد و در جهان مجازی که امروز مد شده و خیلی هم درست است، خوب در موردش گفت‌وگو کرده‌اند.

خودتان در نمایشگاهتان حضور نیافتید؟

نه. اما با امکانات اینترنتی همین مملکت پنج‌ساعت با اسکایپ با مخاطبانم در لس‌آنجلس گفت‌وگو کردم که ایده خودم هم بود. بسیار از این قضیه راضی شدم. آنقدر که به این فکر افتادم باید این را مطبوعاتی کنم. این را باید به نقاشان جوان یا قدیمی‌ها بگویم که همه چیز داریم. همه امکاناتی داریم. از کارمان نزنیم. این را اول به خودم باید بگویم که مصطفی از کارت نزن، دنیا درش را باز کرده و همیشه هم باز کرده. اگر کمی و کاستی هست ضعف جهان بیرون نیست ضعف خود هنرمند است.

هنوز برای نقاشی به بیابان و ساحل دریا و جنگل می‌روید؟

بارها و بارها گفته‌ام در رابطه با نقاشی هیچ باور عجیب‌وغریبی ندارم. هیچ چارچوب گنده‌ای ندارم. یک‌بار هم آقای آغداشلو می‌گفت تو چطور باوری نداری و نقاشی می‌کنی؟ سوال محکم و درستی است. من به او هم جوابی نداشتم که بدهم. هنوز هم ندارم. در حرفه‌های زیادی مدعی هستم. از آشپزی و رانندگی گرفته تا کشاورزی که فرزند کشاورز هستم. ولی در مورد نقاشی کلا خلع‌سلاحم! چون راجع‌به جهان و حیطه‌ای صحبت می‌کنم که انتها ندارد. چاه عمیقی که هر قدر بیشتر داخلش بروی بیشتر غرق می‌شوی. دستمزدش را هم وقتی می‌گیری که آن کار جواب می‌دهد. خیلی از فلاسفه، خیلی از هنرمندان و منتقدان خواستند این فرآیند را تشریح کنند اما چه کسی توانسته آن چارچوب نهایی را تعیین کند؟ هیچ کادر و چارچوبی را من برای نقاشی هنوز نتوانسته‌ام پیدا کنم.

به‌نظر می‌رسد راجع به زندگی اجتماعی در ایران جبهه‌گیری و زاویه خاصی با دیگران پیدا کرده‌اید. قبلا این ویژگی را در شما نمی‌دیدم. من اینطور تعبیر می‌کنم که همه چیز برای شما بر وفق مراد است و انتظار دارید دیگران هم چنین نگاهی به اطراف خود داشته باشند!

من دیگران را نقد نکردم. با کسی هم دعوا ندارم. احساسات خود را گفتم. شاید الان تحولات اجتماعی برایم مهم‌تر شده باشد؛ تحولاتی که در ارتباط با سیاست و فرهنگند و مثل لایه‌های زمین چندین سده طول می‌کشد لایه جدیدی روی آنها ایجاد شود. در این‌باره منتقد نیستم و ادعایی هم ندارم. لذت نقاشی‌کردن است که ادامه حیات را در من تعریف می‌کند. این شاید در من الان بیشتر نمود پیدا کرده. این غریزه در من با هیجان بیشتری دارد اجرا می‌شود. تولید کار قطعا کمتر می‌شود، حساسیت‌هایم در حین اجرای کار بیشتر شده، گاهی حسرت آن روزهایی را می‌خورم که فقط یک فصل بهار یا اردیبهشت و خرداد ۵۰تا نقاشی می‌کشیدم. ولی الان بوم را جلو خود می‌گذارم رنگ‌ها را آماده می‌کنم و به هر کاری می‌رسم جز خود آن نقاشی. اگرچه الان هیجان بیشتری دارم.

آیا فکر کردن به حواشی باعث نشده از کار اصلی‌تان بمانید؟

بعضی وقت‌ها اتفاقاتی می‌افتد که خیلی هم به من ربطی ندارد؛ اما من نسبت به آنها نقد دارم؛ مثل پدیده حراج‌ها. یک عده‌ای که پول زیادی دارند و از این جیب‌شان به آن جیب می‌گذارند، خنجر و شمشیر برداشته‌اند و تیشه به ریشه هنرهای تجسمی می‌زنند. جوان دانشجو فکر می‌کند منتهای آمال هنرهای تجسمی این است که اثرش در فلان حراج، به فلان مبلغ چکش بخورد. همه هم آب به این آسیاب می‌ریزند. من خودم یکی، دوبار در این حراج‌ها شرکت کردم و همان پولی را به من دادند که در کارگاهم می‌فروختم. به محض اینکه دیدم دارد بیشتر می‌شود و فهمیدم داستان‌های دیگری این وسط هست، آمدم بیرون و الان راحتم. اخیرا تابلویی از یک هنرمند به رقمی گزاف در یک نمایشگاه فروخته شد. یکی از دوستان که خریدار کار من بوده و خریدار کار خیلی‌های دیگر هم بوده زنگ زده به من و می‌پرسد مصطفی این رقم درست است؟ من فقط به او گفتم من یک قیمتی دارم و آن آقا هم قیمتی. هرکدام از ما نقاش‌ها قیمتی داریم سهراب سپهری نیستیم که مرده و سال‌ها هم گذشته و همیشه اسمش برده شده و حالا اسمی هست برای خودش. در مورد این چیزها نقد دارم که شاید اصلا در این مبحث نگنجد.

حضور هنرمندان ایران در حراج‌های بین‌المللی از هفت‌سال پیش آغاز شد. این حضور فراز و نشیب زیادی هم داشت. در این میان عده‌ای از هنرمندان توانستند وارد این چرخه شوند و عده‌ای نتوانستند. متاسفانه بیشتر نقدها به حراج‌ها از جانب آنهایی مطرح می‌شود که نتوانستند نصیبی از این فضا ببرند. از آن پس بنای تخریب را گذاشتند. جالب است که قیمت فروش آثار همین هنرمندان حراج‌ستیز به یمن ارتقای اقتصاد هنر ایران در فضای مبادلات جهانی بالا رفت. این دسته از هنرمندان به شکل غیرمستقیم از پدیده حراج‌ها منتفع شدند. برخی از آنها را می‌شناسم که می‌گویند اگر کارمان به فلان حراج برود یا اگر بتوانیم نظر یکی از مدیران موسسه حراج را جلب کنیم، «فتیله انتقاد را پایین می‌کشیم» فکر نمی‌کنید نقدها به حراج‌ها با حب و بغض‌های شخصی همراه شده است؟

همان‌طور که اشاره کردم من خود در حراج‌ها حضور داشتم. تا جایی شرکت داشتم که حقیقتی می‌دیدم؛ وگرنه چرا باید حراج‌ها بد باشند؟ کی می‌گوید گذاشتن نمایشگاه و فروش کارها بد است؟ تا جایی درست است که حقیقت‌مند باشد. من از این قافله عقب نماندم، من در این قافله بودم و خودم بیرون آمدم. یک نمایشگاه انفرادی در دوبی داشتم و همزمان یکی از کارهایم هم در حراج‌ها شرکت داشت، قیمت هردو کار هم یکی بود. نه اینکه من قرار باشد از طریق آن حراج معروف‌تر شوم. من مبلغی تعیین کرده بودم و در حراج مبلغ بالاتری گذاشته بودند. پرسیدم چقدر به من می‌رسد، گفتند فلان مقدار که همان مبلغ پایه بود. این سوال برای من پیش آمد که پس چرا قیمت را بالاتر برده‌اید؟ این کار را چه کسی می‌خرد و چه کسی می‌فروشد؟ و گفتم من از این بازی می‌آیم بیرون.

فکر نمی‌کنید نباید زدوبند و حرکت سودجویانه عده‌ای معدود را به پای یک تلاش گروهی گذاشت؟

ناراحتی و نگرانی من این است که خاستگاه هنر برای دانشجوی این رشته اشتباه جا بیفتد و فکر کند کعبه آمال این رشته آنجاست که در حراج فروش کند. هنرهای تجسمی به جایی می‌رود که برای دانشجوی هنر دست‌نایافتنی‌تر می‌شود. از سوی دیگر، برخی هنرمندان در این فضای جدید فراموش شده‌اند. نمایشگاه انفرادی‌ام که برگزار شد بالای کاتالوگ نمایشگاه نوشتم تقدیم به «یعقوب امدادیان». خیلی‌ها پرسیدند چه مناسبت و دوستی‌ای بین شما هست؟ آن روز وقار آقای امدادیان و آرامشی که به من می‌داد توجهم را خیلی جلب کرد. چند هفته پیش در خانه‌ام نشسته و به نقاشی‌ای از ایشان خیره‌شده بودم، دیدم چه تلاش جانکاهی در این نقاشی شده. چقدر معماری و جست‌وجو در این نقاشی وجود دارد. چقدر درجه‌یک است. افسوس خوردم چرا باید این مرد به اندازه سهمش از نقاشی دیده نشود. آقای امدادیان که زنده و حی و حاضر هم هست چه قیمتی دارد؟ چه صاحبنظری این قیمت را تعیین می‌کند؟ قیمت پایه هر نقاش قیمتی است که خود نقاش می‌گوید. حالا اگر این وسط بورس‌بازی شد و عده دیگری هم نان خوردند اشکال ندارد. ولی نه اینکه پول از یک جیب برود به یک جیب دیگر. بله نقاشی من قیمتی دارد که من نقاش آن را می‌دانم. این یک چرخه است که من هم سهم خودم را می‌گیرم و کم هم نیست. ولی همه‌چیز نیست.

حراج‌ها در حال حاضر در ریل تعادل قرار گرفته‌اند. با اینکه داخل ایران اخبار آنها گاهی کمرنگ می‌شود و گاه پررنگ؛ ولی نبض اقتصاد هنر در سطح بین‌المللی در دست حراج‌ها و آرت‌فرهاست. ربطی هم به ایران ندارد... .

کمرنگ‌تر یا پررنگ‌ترشدن، اتفاقی است که دارد می‌افتد. یادمان باشد فروش‌های بالای آثار هنری، دردی از هنر تجسمی این مملکت و هر مملکت دیگری دوا نمی‌کند.

قرار هم نیست حراج‌ها و آرت‌فرها دردی را دوا کنند؛ چون فضاهایی برای رشد و نمو اقتصاد هنر هستند؛ نه سیاستگذاری برای هنرهای تجسمی. با این حال مایلم بدانم از نظر شما درد هنرهای تجسمی ما چه چیزی است؟

شاید اصلا دردی نیست و از بی‌دردی و تنبلی است که به اینجا رسیده‌ایم. وقتی عنوان هنرمند به یک فرد داده می‌شود، خیلی راحت ممکن است فکر کند که دیگر می‌تواند در باد این عنوان بخوابد. این باعث عقب افتادن می‌شود. این پدیده مختص ایران هم نیست. در ایتالیا هم اتفاق افتاده است. آنها هم در باد ۴۰۰، ۵۰۰سال پیش خوابیده‌اند. در معماری معاصر ایتالیا چه اتفاقی الان می‌افتد؟ توریست می‌رود ایتالیا که لئوناردو داوینچی و معماری ۵۰۰سال پیش ایتالیا و فلورانس و شهر رومئو و ژولیت را ببیند. چه اشکالی دارد که اگر نمی‌توانید چیز جدیدی به معماری و هنرتان اضافه کنید حداقل تا مدتی همان را کپی کنید؟ چرا حتما باید نوآوری شود آن هم این نوآوری‌های پر از غلط. من می‌بینم مثل اژدها این شهر تهران دارد بزرگ می‌شود و درخت‌های شمال تهران برای رشد این اژدها قطع می‌شود و این ساختمان‌های زشت ساخته می‌شوند. بله در یک چرخه بزرگ عده زیادی از این راه دارند نان می‌خورند، ولی از نظر بصری چه بلایی دارد سر این پایتخت می‌آید؟

ادامه در صفحه ۱۱

جادوی «دشتی»

کارل اشلامینگر . هنرمند آلمانی

در کارهای مصطفی دشتی جادویی هست. انگار پاره‌های رویا را بر بوم کوبیده: لحظه‌های تکه‌پاره استیصال. از پشت به قلب امواجگران، گردبادها و رودهای گداخته درخشان می‌غلتد، خود را در پیچاپیچ سحاب گم می‌کند. دشتی دستمایه‌هایش را از دل این توفان‌ها چنگ می‌زند و آنها را به‌مثابه یادگارهایی به نقاشی می‌سپارد. اینها شبیه‌سازی نیستند، واقعی‌اند. در یک پلک‌برهم‌زدن عکاسی شده‌اند. آنچه می‌بینیم چشم‌اندازهایی هستند از دریا و ابر، افق‌های قاچ‌خورده، کم‌نور و چشمگیر، توده‌های مه در دور و نزدیک، گویی همه‌چیز فقط اینگونه می‌تواند باشد و بس. این نقاشی‌ها انگار عکس‌هایی بی‌دوربینند که در سر دشتی پرداخته شده‌اند: ظاهرشده، شسته‌شده و ثابت‌شده در حمام زمان.

قاب

عکس‌های «ابوالفضل شاهی» منتشر شد

شرق: مجموعه عکس‌های ابوالفضل شاهی با مقدمه ابراهیم حقیقی و مجتبی ذوقی از سوی نشر نظر منتشر شده است.

جابر تواضعی در یادداشتی که به بررسی این اثر پرداخته، آورده است: «کتاب جدید ابوالفضل شاهی، مجموعه عکسی است که به سادگی نمی‌شود زیر یک تیتر یا عنوان مشخص دسته‌بندی‌اش کرد. با یک‌بار دیدن عکس‌ها می‌شود گفت سهل و ممتنع، اما سادگی و در عین حال جزیی‌نگری نگاه عکاس به مرور نگاه خاص او را نمایان می‌کند. عکاس بر اندازه قاب خاصی تاکید ندارد و عکس‌هایش در نگاه اول، معمولی و فاقد یک زیبایی‌شناسی خاص به نظر می‌رسد، اما حسی که بعد از دیدن آنها داریم، کلوزآپ عجیبی است که در کمال خونسردی تضادهای تصویری و فرهنگی اطراف ما را با جزییات در چشم بیننده فرو می‌کند. غیر از این، نخی که مهره تسبیح تصاویر را به هم وصل می‌کند، این است که همه آنها در منطقه کاشان -زادگاه عکاس- برداشته شده است. مجموع این ویژگی‌ها باعث می‌شود، دوست داشته باشم برای عکس‌ها صفت «مینی‌مالیستی» را انتخاب کنم؛ چیزی که در دیگر آثار نوشتاری یا تجسمی او هم قابل ردیابی است.»او در ادامه عنوان کرده است: «شاهی توضیح می‌دهد گشت‌وگذار و ثبت تضادها میراثی است که از پدر دارد. او عقیده دارد زمان، ابتذال را از هر چیز می‌شوید و ساده‌ترین عکس‌های قدیمی هم بعد از گذر سال‌ها کیفیت هنری پیدا می‌کنند.»تواضعی سپس به مقدمه کتاب اشاره کرده است: «کتاب سه مقدمه دارد که اولین آن به قلم ابراهیم حقیقی، هنرمند تجسمی و گرافیست معروف نوشته شده. دومی را مجتبی ذوقی نوشته که کاش توضیح داده می‌شد کیست و غیر از دوستی شخصی چه نسبتی با کارهای شاهی دارد. مقدمه سوم را هم خود عکاس نوشته. شاید داشتن سه مقدمه برای کتابی با این موضوع و مختصات کمی دور از ذهن باشد ولی جالب اینجاست که هر دو مقدمه به‌جای به‌به و چه‌چه مرسوم در مقدمه‌نویسی، لحنی واقع‌گرایانه و حتی کم‌وبیش انتقادی دارند. یکی از اتفاقات خوب کتاب، دسته‌بندی عکس‌ها در سرفصل‌های مختلف و مقدمه عکاس در ابتدای هر بخش است مثلا در بخش «آدم‌ها» نوشته که به‌خاطر کم‌رویی نمی‌تواند از آدم‌ها عکس بگیرد. خود همین توضیح و تناقض عنوانی که برای این بخش انتخاب شده با عکس‌هایی که از مانکن‌های بی‌جان می‌بینیم، تضاد طنزآمیزی ایجاد می‌کند که مخصوص خود شاهی و در کتاب‌ها و کارهای دیگرش هم قابل شناسایی است.»او در مورد بخش‌های مختلف کتاب نوشته است: «در بخش «عکاسی از نقاشی» عکس‌هایی از دیوارنگاره‌ها و نقاشی روی دیوار بقعه‌ها و خانه‌های روستایی را می‌بینیم؛ تصاویری نصفه‌نیمه و خط‌خطی از نقاشی‌های سنتی دیواری که به‌عنوان نوعی تصویرسازی شهری در زمان خودشان مخاطب عام داشته‌اند و رسانه تصویری بی‌سوادان بوده‌اند.»تواضعی ادامه داده است: «در بخش «کلمات»، آرزوها و عقده‌هایی ثبت شده‌اند که در قالب دیوارنوشته، روی دیوارها یا آثار باستانی شهر نوشته شده، ولی جالب اینجاست که شاهی با هدف ثبت یک ناهنجار اجتماعی از آنها عکاسی نکرده و با چنین نگاهی به سراغ آنها نرفته. حتی در مقدمه کوتاهش آنها را تقدیس می‌کند و می‌گوید: «گاهی هیچ تصویری توان رقابت و قدرت بیان و دوردستی کلمه را ندارد.» واقعا کدام جمله در فرهنگ شهری ما و رعایت نظافت از این جمله گویاتر است و بهتر جواب می‌دهد؟»

ویزور در تماشاخانه

اشاراتی درباره عکاسی و تصویربرداری از تئاتر

میل به جاودانگی با ثبت لحظه

هدیه اکبری: تئاتر واژه‌ای است یونانی و در لغت به معنای چیزی که مخاطب به آن نگاه می‌کند. از زمان ورود تئاتر که شاخه‌ای از هنرهای نمایشی است این هنر مشکلات و مسایل اجتماعی را در هر دوره‌ای با گونه‌های مختلفی مانند اپرا، باله، کابوکی، خیمه‌شب‌بازی و پانتومیم بر روی صحنه برده است. درست است که تاریخچه رشته پرطرفدار تئاتر مربوط به یونان باستان و رم در قبل از میلاد مسیح است، اما کشورهای دیگر از جمله ایران نیز این هنر را ادامه دادند و تکمیل‌کننده آن شدند. با توجه به اینکه تئاتر میل به جاودانگی با ثبت لحظه دارد و این امر در ذات او هویداست از همان زمان یونان باستان با کشیدن نقاشی این هنر به ثبت می‌رسد تا امروز که حرفه‌ای دیگر به نام عکاسی تئاتر از دل این هنر بیرون آمد و موجب شد تا لحظه‌به‌لحظه یک نمایش به ثبت برسد.

تصویربرداری از نمایش روی صحنه تئاتر، ماهیت خود را دارد؛ اما چیزی که در این دوران به‌خصوص در دودهه اخیر بسیار به‌چشم می‌خورد عکاسی از یک اثر نمایشی است. این اتفاق از زمانی رخ داد که دوربین آنالوگ به دست مردم رسید و به خانه مردم راه پیدا کرد. اگر بخواهیم ایرادی بر عکاسی با دوربین آنالوگ بگیریم، می‌توانیم بگوییم که عکاسی با این دوربین تنها عکسی به عنوان یادگار از دکور و لباس و چهره بازیگر از یک نمایش را به‌جا می‌گذاشت؛ اما با ورود دوربین‌های دیجیتال به این عرصه این فاجعه رنگ تازه‌ای را به خود گرفت تا جایی که هر کسی با تهیه یک دوربین از نمایش، عکاسی کرد و خود را عکاس حرفه‌ای تئاتر خواند. البته نباید نادیده گرفت که این هنر دیجیتالی مزیت‌هایی را نیز با خود به ارمغان آورد که از جمله آن می‌توان از تثبیت این هنر و به اشتراک‌گذاشتن یک عکس از نمایش که همگان را برای دیدن آن ترغیب کند، یاد کرد و تا حدی پیش رفت که انجمنی را زیر نظر خانه تئاتر برای خود به وجود آورد و زیر سایه خانه‌ای به نام خانه تئاتر به فعالیت خود به شکل حرفه‌ای ادامه داد. باعث خوشحالی عکاسان حرفه‌ای تئاتر است که بعد از راه‌اندازی انجمنی به نام انجمن عکاسان خانه تئاتر ایران این هنر شکل تازه به خود گرفت و دیگر مانند دوران گذشته خود عمل نکرد. حتی مانند دیگر گونه‌های عکاسی نیز برخورد نکرد. در عکاسی سینما مساله مهم به تصویرکشیدن درست چهره بازیگران است؛ چرا که تهیه‌کننده فیلم برای عکاسی هزینه پرداخت کرده و

عکس: علی حدادی‌اصل

عکاسی آن فیلم را هم به چشم یک صنعت می‌بیند؛ اما در این دوران تئاتر به اینگونه نیست. ممکن است عکسی گرفته شود که چهره بازیگر به درستی مفهوم نباشد. در واقع عکاسی تئاتر شکل آرتیستیکی به خود گرفته البته تمام این موضوع را باید مدیون کسی باشیم که زندگی‌اش را وقف تئاتر و عکاسی تئاتر کرده و آن هم سیامک زمردی‌مطلق است که شیوه‌ای جدید را به عکاسی تئاتر ارزانی داد و عکس تئاتر را از صرف یک عکاسی یادگاری درآورد و به هنری‌بودن (منظور از هنری چیزی است که چشم‌نواز باشد) به جای گذاشت. چند نکته مهم وجود دارد که یک عکاس حرفه‌ای تئاتر باید بر آنها واقف باشد، جدای از آن که باید کم عکس بیندازد، نور صفحه مانیتور دوربین او به صحنه آسیبی نرساند یا مدام حین اجرا راه نرود اما باید لحظه‌به‌لحظه نمایش را از پشت ویزور دوربین عکاسی خود زیر نظر داشته باشد. به طور مثال در صحنه بازیگر «الف» در حین صحبت و دیالوگ‌گفتن است اما بازیگر «ب» پشت‌سر او در حال انجام کاری است که از دیالوگ بازیگر «الف» مهم‌تر است و می‌طلبد که آن سوژه ثبت شود. یک عکاس خوب تئاتر باید به درک دراماتیک‌بودن کار دست پیدا کند. یعنی بداند در صحنه بعدی چه کشمکشی شکل می‌گیرد که بتواند همان را به‌درستی ثبت کند و این وابسته به همان فضای میرابودن تئاتر است که تا نور تماشاگران می‌آید آن تئاتر جان خود را نیز از دست می‌دهد. به یاد دارم در نمایش «شب هزارویکم» بهرام بیضایی در اواسط اجراها حمید فرخ‌نژاد به دلیل بیماری بستری شد و نتوانست چند شبی را بازی کند و به‌جای او علی عمرانی دیالوگ‌ها را از روی کاغذ می‌خواند. این مصداق بارز میرابودن تئاتر است که هر شب آن با شب گذشته فرق می‌کند و احتمال دارد اتفاقی بر روی صحنه رخ دهد که در شب‌های دیگر تکرار نشود. اینجاست که عکاسی تئاتر به جاودانه‌شدن یک نمایش کمک می‌کند از همین‌رو چند سالی است که کارگردانان عرصه تئاتر متقاعد شدند برای کار خود از عکاسان حرفه‌ای انجمن عکاسان خانه‌تئاتر استفاده کنند. علی حدادی اصل یکی از این دسته از عکاسان است که در انجمن عکاسان خانه تئاتر ایران عضویت دارد. وی که دانش آموخته نمایش از هنرستان صداوسیما و دارای مدرک کارشناسی ادبیات نمایشی است تا به حال چند نمایشگاه فردی و گروهی پیرامون عکس تئاتر برگزار کرده که آخرین آن نمایشگاه مجازی از نمایش «بیچاره مکبث» به کارگردانی پیام عزیزی بود که البته با استقبال بین‌المللی روبه‌رو شد. چرا که حامی کار امیلیا بلتوسکا کارگردان مشهور لهستانی بود. به این ترتیب این هنرمند در هفته تئاتر ایران که در اردیبهشت ۱۳۹۳ با حضور هنرمندان عرصه تئاتر و سینما برگزار شد، توانست جایزه برگزیده بهترین عکاس سال ۱۳۹۲ را از انجمن عکاسان خانه تئاتر در شب عکاسی تئاتر کسب کند. به عقیده علی حدادی‌اصل آنچه که از پایان اجراها از یک نمایش باقی می‌ماند همان عکس است و در نکته دوم این انجمن عکاسان خانه تئاتر است که توانسته این موضوع را برای کارگردانان جا بیندازد و کارگردانان را برای عکاسی حرفه‌ای تئاتر مجاب کند. حال با این تفاسیر و با همت انجمن عکاسان خانه تئاتر و دیگر اصناف خانه تئاتر این موضوع به تحقق بیشتری دست پیدا کرد تا عکاسانی که زندگی‌شان را وقف عکاسی تئاتر کرده‌اند، بتوانند به این موضوع برسند و عکاس گروه‌های تئاتری نیز باشند. البته به این امید... .